

بررسی فرایند توسعه اقتصادی کره جنوبی در چارچوب الگوی دولت توسعه‌گرای غیردموکراتیک

احمد نقیب‌زاده^۱

استاد گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

محمدتقی دلفروز

دکتری جامعه‌شناسی سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۹۳/۹/۱۸ - تاریخ تصویب: ۹۳/۱۱/۲۸)

چکیده

امروزه، کره جنوبی به الگوی توسعه کشورهای کمتر توسعه یافته تبدیل شده و حتی کشورهای توسعه یافته نیز مایل‌اند به منظور حفظ پویایی اقتصادشان از تجربه کره جنوبی درس‌آموزی کنند. این کشور که تا اواخر دهه ۱۹۵۰ عمدتاً کشور کشاورزی محسوب می‌شد در پرتو نرخ‌های رشد بالا و مداوم طی چند دهه بعد به نقطه‌ای از پیشرفت رسید که در سال ۱۹۹۵، دومین دولت آسیایی پس از ژاپن بود که در سازمان همکاری اقتصادی و توسعه (OECD) که مجمع کشورهای پیشرفته صنعتی است پذیرفته شد. در این مقاله تلاش بر آن است که در چارچوب الگوی دولت توسعه‌گرا تبیینی سیاسی-جامعه‌شناختی از علل موفقیت اقتصادی این کشور ارائه شود.

واژگان کلیدی

استقلال دولت، جامعه مدنی، دولت توسعه‌گرا، دیوان‌سالاری قوی، نخبگان توسعه‌گرا.

مقدمه

توسعه معجزه‌آسای برخی کشورهای شرق و جنوب شرقی آسیا از اواسط دهه ۱۹۶۰ به این سو، نظریه‌پردازان توسعه را به تلاش برای تبیین این موفقیت‌ها واداشت. آنچه در این میان بیش از همه به چشم می‌خورد نقش برجسته دولت در هدایت این تحولات اقتصادی بود. در کنار تبیین‌های متفاوتی که از این موفقیت‌ها صورت گرفت، نظریه «دولت توسعه‌گرا» بیش از همه توجهات را به سوی خود جلب کرد. این نظریه با بازگرداندن دولت به کانون توجهات در مطالعات توسعه رویکردهای کلاسیک لیبرال غالب را به چالش کشید. از سوی دیگر، این نظریه با توجه دادن نظریه‌پردازان به اهمیت نوع رابطه دولت و نیروهای اجتماعی در فرایند توسعه اقتصادی به درک توسعه از زاویه اقتصاد سیاسی غنای بیشتری بخشید. در این مقاله با بهره‌گیری از نظریه دولت توسعه‌گرای آدریان لفت‌ویچ به تبیین فرایند توسعه کره جنوبی می‌پردازیم.

مروری بر نظریه دولت توسعه‌گرا

توسعه اقتصادی اساساً ماهیتی سیاسی دارد و شاید قبل از آنکه موضوعی مربوط به سیاست‌ها، راهبردها یا روش‌های اقتصادی باشد موضوعی مربوط به پویای سیاسی، ماهیت دولت، وضعیت نیروهای اجتماعی، رابطه میان دولت و نیروهای اجتماعی و بستر بین‌المللی و نقش قدرت‌های خارجی است. نظریه دولت توسعه‌گرا در چارچوب رهیافت نهادی گامی در جهت در نظر گرفتن تأثیر بستر سیاسی- اجتماعی بر توسعه اقتصادی است. این نظریه که با الهام از تجربه اقتصادی موفق برخی کشورهای شرق و جنوب شرقی آسیا ارائه شده دولت توسعه‌گرا را در مقابل انواعی از دولت‌های جهان سومی قرار می‌دهد که با تعابیری چون پاتریمونیال، نئوپاتریمونیال، متزلزل، ضعیف یا غارتگر توصیف می‌شوند. در واقع، همه این دولت‌ها در مقوله دولت غیر توسعه‌گرا جای می‌گیرند که فاقد ظرفیت لازم برای ایجاد یا هدایت توسعه اقتصادی است. این دولت‌ها یا در کنترل حکام غارتگرند که منافع شخصی را دنبال می‌کنند یا تحت تأثیر نیروهای اجتماعی قوی‌اند که آن‌ها را از اجرای برنامه‌های منسجم توسعه‌ای باز می‌دارند (رجوع کنید به اوانز، ۱۳۸۲: ۹۶؛ میردال، ۱۳۶۶: ۳۱۷، ۳۹: ۹؛ Migdal, 1988; Kohli, 2005: 9). از نظر لفت‌ویچ «دولت توسعه‌گرا دولتی است که در آن عرصه سیاست به گونه‌ای است که دستگاه سیاسی در مرکز از عزم، قدرت، استقلال، توانایی و مشروعیت کافی برای شکل‌دهی، تعقیب و تشویق دستیابی به اهداف توسعه‌ای برخوردار است و به این اهداف خواه از طریق ایجاد، ارتقا و حفاظت از شرایط رشد اقتصادی (در دولت‌های توسعه‌گرای سرمایه‌داری) و خواه از طریق سازماندهی مستقیم اقتصاد (در دولت‌های توسعه‌گرای سوسیالیست) و خواه از طریق ترکیب

متفاوتی از این دو دست پیدا می‌کند» (Leftwich, 2006:63). مهم‌ترین ویژگی‌های دولت‌های توسعه‌گرا در نظریه لفت‌ویچ عبارت است از:

۱. **نخبگان توسعه‌گرا.** نخستین و مهم‌ترین ویژگی دولت‌های توسعه‌گرا در سطح نگرشی این است که همگی را نخبگان توسعه‌گرا هدایت می‌کنند. در واقع، این نخبگان در راستای اهدافی چون تأمین امنیت ملی، پیشرفت اقتصادی را در کانون اهداف خود قرار دادند و به لحاظ شخصی نیز کمتر فاسدند و از این رو، در راستای دستیابی به اهداف خود به نهادسازی مناسب دست می‌زنند. در کل چنین نخبگانی بسیار ملی‌گرایند و توجه زیادی به تهدیدات خارجی و داخلی از خود نشان می‌دهند. از این رو برای رساندن کشورهايشان به توسعه اقتصادی، به منزله ابزار مقابله با این تهدیدات، انگیزه بالایی دارند. همچنین این دولت‌ها که برای مقابله با محیط بسیار بی‌ثبات داخلی و خارجی به اقتدارگرایی روی می‌آورند در فقدان «مشروعیت نهادی» (مانند انتخابات دموکراتیک واقعی) به «مشروعیت ایزاری» امید می‌بندند که عمدتاً از طریق عرضه «کالاهای باارزش اجتماعی» به شهروندان یا صنعتی شدن سریع حاصل می‌شود (لفت‌ویچ، ۱۳۸۲: ۹-۳۹۸؛ لفت‌ویچ، ۱۳۸۵: ۴-۲۵۲).

۲. **استقلال نسبی دولت.** دومین ویژگی مشترک دولت‌های توسعه‌گرا استقلال نسبی نخبگان و نهادهای دولتی تحت فرمان آنهاست. منظور از استقلال این است که دولت بتواند در برابر درخواست‌های گروه‌های هم‌سود (طبقات یا گروه‌های منطقه‌ای و ناحیه‌ای) آزادی عمل نسبی داشته باشد و تحت تأثیر این درخواست‌ها قرار نگیرد. هانتینگتون یکی از معیارهای نهادمندی دولت را درجه استقلال سازمان سیاسی از نیروهای اجتماعی می‌داند (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۷-۳۶). به علاوه، به نظر هانتینگتون هرچه استقلال نظام سیاسی بیشتر باشد، انسجام آن نیز که یکی از دیگر عناصر نهادمندی است تقویت می‌شود. انسجام، اتحاد و انضباط نیز به‌نوبه خود باعث موفقیت نظام در نیل به اهدافش می‌شود.

البته، در نظریه دولت توسعه‌گرا منظور از استقلال جدایی از جامعه نیست. دولت توسعه‌گرا از با سرمایه‌داران دارای ارتباط تنگاتنگ است، در عین حال از این توان برخوردار است که نوعی فاصله ظریف را با آنان حفظ کند تا با حفظ استقلال نسبی خود سیاست‌های توسعه‌ای خود را به اجرا درآورد. دولت توسعه‌گرا بر دیگر نیروهای اجتماعی نظیر کارگران و زمینداران نیز کنترل دارد و اجازه نمی‌دهد پوپولیسم نیروی کار سازمان‌یافته یا محافظه‌کاری و گرایش‌های ارتجاعی طبقه زمیندار در روند توسعه خللی ایجاد کند.

۳. **قدرت دیوان‌سالارانه.** وجود دیوان‌سالاری‌های بسیار قدرتمند، کارآمد و مستقل که توسعه اقتصادی-اجتماعی را هدایت می‌کند سومین ویژگی دولت‌های توسعه‌گراست. در همه دولت‌های توسعه‌گرا نهادهایی به‌عنوان مراکز عالی فرماندهی اقتصادی امر توسعه را هدایت

کرده‌اند. وجه ممیزه این نهادها از نهادهای مشابه در بسیاری از کشورهای غیرتوسعه‌یافته قدرت واقعی، اقتدار فنی و استقلال آن‌ها در شکل‌دهی به نیروهای بنیادین سیاست‌های توسعه است. نهادهای سیاستگذار اقتصادی این کشورها تا حدود زیادی تجلی دیوان‌سالاری‌های مدرن و عقلانی وبری است که در جریان سیاستگذاری‌های توسعه‌ای تحت تأثیر جریان‌های سیاسی قرار نمی‌گیرد و با استقلال از عرصه سیاست از آفت‌های ضدتوسعه‌ای این عرصه بر کنار می‌ماند. به‌علاوه، در این دیوان‌سالاری‌های مبتنی بر شایسته‌سالاری ثبات شغلی تا حد زیادی وجود دارد و با هر تغییر دولتی دستخوش تغییرات و عزل و نصب‌های گسترده نمی‌شود. در این دیوان‌سالاری‌ها استخدام و ارتقای شغلی بر اساس شایستگی انجام می‌شود و ضابطه و قانون‌مندی بر رابطه غلبه دارد (لفت و پیچ، ۱۳۸۲: ۴۰۰؛ لفت و پیچ، ۱۳۸۵: ۲۵۸-۲۵۶؛ Rauch and Evans: 2000: 18).

۴. **جامعه مدنی ضعیف.** در همه دولت‌های توسعه‌گرا جامعه مدنی یا از ابتدا قدرت چندانی نداشته یا توسط دولت تضعیف، در هم شکسته یا کنترل شده است. بدین ترتیب، دولت توسعه‌گرا به‌سان دولتی قوی در این کشورها توانسته است فارغ از فشارها و مطالبات و بی‌ثباتی‌های احتمالی ناشی از فعالیت‌های نهادهای جامعه مدنی توسعه اقتصادی کشور را به پیش برد. این دولت‌ها با برخورداری از توانایی‌های زیرساختی فراوان توانسته‌اند در جامعه مدنی نفوذ کنند و فعالیت‌های آن را تحت هدایت قرار دهند. از این نظر دولت‌های توسعه‌گرا با بسیاری از دولت‌های کشورهای کمتر توسعه‌یافته که اقتدارشان آماج حملات انواع گروه‌های جامعه مدنی قرار گرفته بسیار متفاوت اند. البته، این دولت‌ها با نهادهای مدنی غیرسیاسی و خوداتمی مشکلی ندارند، بلکه آن‌ها را تقویت نیز می‌کنند (لفت و پیچ، ۱۳۸۵: ۲۸۵).

۵. **بستر بین‌المللی.** عامل دیگری که در ظهور دولت‌های توسعه‌گرای جنوب شرقی آسیا باید مورد توجه جدی قرار گیرد بستر بین‌المللی خاصی است که این دولت‌ها در آن ظهور می‌یابند. اکثر مطالعات تطبیقی به منظور بررسی امکان به‌کارگیری مدل توسعه جنوب شرقی آسیا در مناطق دیگر، به این نتیجه رسیده‌اند که دولت‌های توسعه‌گرای جنوب شرقی آسیا در شرایط منحصر به فرد پس از جنگ جهانی دوم ظهور یافتند که فرصت‌های مناسبی را برای توسعه اقتصادی‌شان فراهم می‌کرد. در این مطالعات بر این موضوع تأکید می‌شود که اکنون شرایط بین‌المللی به‌طور اساسی دگرگون شده و نه تنها آن فرصت‌ها برای کشورهای دیگر وجود ندارد، بلکه فشارها و محدودیت‌های محیط بین‌المللی جدید به‌کارگیری مدل توسعه دولت‌محور شرق آسیا را بسیار مشکل ساخته است. برای مثال، ساختارگرایان تاریخی نیروهای کلان تاریخی و ارتباط پویای آن‌ها (میراث استعماری، ساختار دولت و جامعه و عوامل ژئوپولیتیک) را پیش‌نیاز توسعه سرمایه‌داری در کره جنوبی می‌دانند (مون و کیم، ۱۳۸۲: ۱۹۳).

همچنین، در این زمینه به عواملی چون میراث استعماری، حمایت آمریکا از این دولت‌ها در بستر جنگ سرد، عدم وجود از سوی نهادهای مالی بین‌المللی و عدم وجود فشارهای حقوق بشری اشاره کرد (Leftwich, 2008: 16-17; Deans, 1999: 96-100).

کره جنوبی، الگوی کامل دولت توسعه‌گرای غیردموکراتیک

دولت‌های توسعه‌گرا اصولاً دارای رژیم‌های لیبرال دموکراتیک نیستند. این دولت‌ها یا به‌وضوح غیردموکراتیک‌اند که در آن‌ها نهادها یا رویه‌های دموکراتیک از عرصه سیاسی حذف شده‌اند یا دارای انواعی از رژیم‌های شبه‌دموکراتیک یا شبه‌اقتدارگراییند که حداقل در ظاهر انتخابات به‌صورت منظم در آن‌ها برگزار می‌شود (نظیر سنگاپور). دولت کره جنوبی از دهه ۱۹۶۰ در زمره دولت‌های توسعه‌گرای غیردموکراتیک اقتدارگرا جای داشت که نظامیان با روش‌های غیردموکراتیک به مدت طولانی اداره می‌کردند. عصر دولت توسعه‌گرا در کره جنوبی از ۱۹۶۱ شروع می‌شود؛ زمانی که ژنرال پارک علیه دولت لیبرال چانگ میون که با بحران سیاسی روبه‌رو شده بود کودتا کرد و از آن به بعد تا ۱۹۹۲ ژنرال‌ها کنترل حکومت را در دست داشتند. خود پارک مدت ۱۶ سال بر کره جنوبی حاکم بود. وی که در ۱۹۶۳ به‌طور رسمی به ریاست جمهوری رسید در ۱۹۷۱ با حمایت مجلس، قانون اساسی را اصلاح کرد تا بتواند برای سه دوره پیاپی رئیس‌جمهور بماند. اما در پایان دوره سوم ریاست جمهوری‌اش در ۱۹۷۲ حالت فوق‌العاده اعلام و مجلس ملی را منحل کرد و اختیارات خود را نیز به‌طور قابل‌توجهی افزایش داد. بر اساس اصلاحات جدید در قانون اساسی، دوره ریاست جمهوری از ۴ به ۶ سال افزایش یافت و محدودیت تعداد دفعات ریاست جمهوری لغو شد. رئیس‌جمهور از طریق هیئتی انتخاب می‌شد که یک‌سوم اعضایش را خود وی انتخاب می‌کرد. وی همچنین از حق انحلال مجلس برخوردار شد؛ مجلسی که طبق قانون اساسی یوشین یک‌سوم اعضایش را رئیس‌جمهور و بقیه را به‌طور مستقیم مردم انتخاب می‌کردند. در این دوره با توسل به قوانینی چون امنیت ملی، ضد کمونیسم، امنیت اجتماعی و قانون اجتماعات هر گونه مخالفت سیاسی به‌شدت سرکوب می‌شد (چونگ و یونگ، ۱۳۸۲: ۸-۱۹۷). به‌علاوه، دولت پارک را حلقه کوچکی از نظامیان وفادار و هم‌عقیده اداره می‌کرد که تصمیم‌ها را به‌صورت متمرکز اتخاذ می‌کردند. نوعی سیستم اطلاعات و سلسله‌مراتب ارشدیت نظامی بر تصمیم‌گیری‌ها حاکم بود که اختلافات را به حداقل می‌رساند. سازمان اطلاعات مرکزی پارک بر تمامی طبقات و اقشار کنترل فراگیری اعمال می‌کرد. چنین ظرفیتی برای نفوذ بر جامعه چیزی بود که اقتدارگرایی کره جنوبی را از دیگر دولت‌های اقتدارگرای کمتر کارآمد جدا می‌کرد. این دولت منسجم و بانضباط که کولی آن را «دولت سرمایه‌دار منسجم» می‌نامد به جهات مختلف برای توسعه اقتصادی مفید بود، چرا

که رژیم قادر بود بدون نیاز به پاسخگویی به تقاضاهای گروه‌های گوناگون صرفاً بر اهداف اقتصادی تمرکز کند (Kohli, 2005: 88-9). مجلس قانونگذاری نیز در زمان پارک مجلسی بی‌قدرت و عملاً تأییدکننده تصمیم‌های دولت بود. پس از پارک، نخبگان نظامی جدید یعنی چون دون هوان و روتائه وو بر عرصه سیاست مسلط شدند و سیاست‌های توسعه‌گرایانه توأم با سرکوب را ادامه دادند. اما عصر آنها عصر ظهور جنبش‌های اعتراضی و دموکراسی خواهی در کره جنوبی بود و در نهایت نیز کره جنوبی در دهه ۱۹۹۰ وارد فرایند گذار به دموکراسی شد (فردیناند، ۱۳۸۷: ۳۴-۳۳۲). اما می‌بینیم که در کره جنوبی قبل از شروع فرایند گذار به دموکراسی بیش از دو دهه نظامیان اقتدارگرا و توسعه‌خواه بر عرصه سیاست و اقتصاد حاکم بودند.

بررسی متغیرهای دولت توسعه‌گرا در کره جنوبی

الف) نخبگان توسعه‌گرا

بعد از جنگ جهانی دوم و تقسیم دو کره، سینگمان ری طی سال‌های ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۰ بر عرصه سیاست کره جنوبی مسلط بود. در دوره حکومت او حکومت شخصی و مبارزه با نفوذ کمونیسم و مخالفان داخلی در اولویت بود، نه توسعه اقتصادی. اما ری به‌ویژه با مشاوره آمریکایی‌ها که خواهان دولت متمرکز و قوی در کره بودند نهادهای به ارث رسیده از استعمار ژاپن را حفظ کرد و همین نهادها بودند که در دوره پارک به ابزار توسعه این کشور تبدیل شدند. در مجموع، در دوره ری اولویت با توسعه اقتصادی نبود اما دولت وی توانست دو اولویت کنترل سیاسی و استخراج مالیات‌ها را به‌خوبی انجام دهد (Kohli, 2005: 63-75). یکی از دلایل عدم تعقیب نظام‌مند رشد اقتصادی در دوره ری به ماهیت فسادآلود رابطه او با سرمایه‌داران برمی‌گردد. در واقع، وی در ازای دریافت حمایت سیاسی از سرمایه‌داران به آنها رانت اعطا می‌کرد، بی‌آنکه این رانت‌ها در راه‌های تولیدی هزینه شوند (Kohli, 2005: 81). در سال ۱۹۶۱ ژنرال پارک چونگ هی علیه دولت لیبرال چانگ میون کودتا کرد و از آن پس تا سال ۱۹۹۲ ژنرال‌ها کنترل حکومت را به دست گرفتند. نظامیان کودتاچی پس از کودتا اولویت اصلی خود را توسعه کشور قرار دادند و به نتایج خیره‌کننده‌ای دست یافتند. ژنرال پارک که خود مسیر ارتقاییش را در ارتش ژاپن طی کرده بود الگوی ژاپن را که مبتنی بر سرمایه‌داری سازمان‌یافته بود تحسین می‌کرد و ژاپن عصر میجی را به دلیل انقلاب ملی‌گرایانه دولت محورش، الگوی موفق توسعه می‌دانست. در واقع، از زمان دولت وی عصر دولت توسعه‌گرا در کره شروع شد. واقعیت این بود که کره جنوبی همواره خطر کمونیسم را احساس می‌کرد و رهبران این کشور دستیابی به توسعه اقتصادی را بهترین راه برای کسب قدرت نظامی، سدکردن نفوذ کمونیسم و غلبه بر الگوی کمونیستی کره شمالی قلمداد می‌کردند. بدین

ترتیب، ژنرال پارک شالوده‌ای را بناکرد که بعدها از آن به «دولت توسعه‌گرا» یاد شد (فردیناند، ۱۳۸۷: ۳۲۷). وی در راستای اهداف توسعه‌ای اقدام‌های زیادی همچون تجدید ساختار بوروکراسی، مبارزه با فساد، ایجاد تمرکز در تصمیم‌گیری‌ها و تجدیدنظر در نوع رابطه دولت با سرمایه‌داران صورت داد. یکی از مهم‌ترین اقدام‌های او ایجاد «هیئت برنامه‌ریزی اقتصادی» در ۱۹۶۱ بود که نهادی برنامه‌ریز و هماهنگ‌کننده بود و نقشی محوری در توسعه کره جنوبی داشت. پارک طی دوره حکومت طولانی خود (۱۹۷۹-۱۹۶۱) با استفاده از حکومت نظامی منسجم قاطع و کارآمد توانست اقتصاد کره را به موفقیت‌های خیره‌کننده‌ای رهنمون کند، اما در نهایت در این سال به دنبال نارضایتی‌های گوناگونی که در بدنه اجتماعی و سیاسی به وجود آمده بود در ۱۹۷۹ توسط معاون خود و رئیس سازمان مرکزی اطلاعات کره به قتل رسید.

جانشین وی چون دون هوان با پشتیبانی ارتش از طریق کودتای شبه‌نظامی در ۱۹۸۰ به قدرت رسید. در دوره حکومت وی (۸۷-۱۹۸۰) اقتصاد کره با بحران اقتصادی و کاهش شدید رشد اقتصادی مواجه شده بود. از این رو، وی به اصلاحاتی گسترده دست زد. اصلاحات او بنیادین، ریاضت‌کشانه و شدید بود و به موفقیت‌های بزرگی دست یافت. در واقع، وی نیز تعهد قوی خود را به تداوم توسعه اقتصادی نشان داد (چونگ و یونگ، ۱۳۸۲: ۲۰۱-۲۰۰). در مجموع، حاکمیت نظامی بسیار اقتدارگرایانه ۲۶ ساله این دو رهبر توسعه‌گرا در کره عامل مهمی در تبدیل این کشور به اقتصاد صنعتی توسعه‌یافته شد. البته، پس از چون دون هوان به تدریج فشارهای اجتماعی برای بازشدن فضای سیاسی آغاز شد و نظام به سمت دموکراتیک‌شدن حرکت کرد. به عبارت دیگر، نوع رابطه دولت و جامعه تغییر کرد و ویژگی‌های دولت توسعه‌گرا تضعیف شد. اما در این زمان پیشرفت اقتصادی به نقطه غیرقابل برگشتی رسیده بود و اتفاقاً همین کامیابی دولت توسعه‌گرا در دستیابی به اهدافش بود که زمینه را برای تقویت طبقات و زوال خود دولت توسعه‌گرای غیردموکراتیک فراهم آورد.

ب) استقلال دولت

مهم‌ترین نیروهای اجتماعی لازم برای استقلال دولت از آن‌ها در کشورهای در حال توسعه به منظوررای تدوین و اجرای مؤثر سیاست‌های توسعه‌ای عبارت است از طبقات کارگر، زمین‌دار و سرمایه‌دار. تأثیرگذاری هر یک از این طبقات بر سیاست‌های دولت به انجای مختلف فرایند توسعه را با انحراف و اختلال مواجه می‌کند. طبقه کارگر، به‌ویژه نیروی کار سازمان‌یافته با واردکردن فشارهای پوپولیستی و وادارکردن دولت به سیاست‌های بازتوزیعی، طبقه زمین‌دار با گرایش‌های محافظه‌کارانه و اختلال در فرایند اصلاحات ارضی، و بالاخره طبقه سرمایه‌دار با

به کار انداختن سرمایه‌های خود در کانال‌های غیرمولد یا عدم تبعیت از راهبردهای توسعه‌ای دولت سد راه توسعه می‌شود.

با استقلال کره در ۱۹۴۵ جنبش کارگری قدرت‌مندی به وجود آمد که اعتصابات زیادی را سازماندهی می‌کرد اما این جنبش به سرعت با واکنش نیروهای محافظه‌کار و آمریکایی سرکوب شد (کو، ۱۳۸۹: ۹۴). با شروع جنگ کره، سینگمان ری به عنوان اولین رئیس‌جمهور کره جنوبی که طبقه تجار یا سرمایه‌داران را نمایندگی می‌کرد با وضع قانون امنیت ملی جدید در ۱۹۵۸ به سرکوب انواع فعالیت‌های جناح چپ از جمله اقدام‌های اتحادیه‌های کارگری پرداخت (Seung-Ho and O'Donnell, 1999: 275-6). سینگمان ری فدراسیون اتحادیه‌های کارگری کره را در حزب لیبرال حاکم ادغام و آن را به ابزاری سیاسی برای پیشبرد مقاصد خود تبدیل کرد (کو، ۱۳۸۹: ۹۴). در دوره رژیم اقتدارگرای پارک در راستای همراه کردن کارگران با فرایند صنعتی‌شدن، سرکوب کارگران تداوم یافت و قوانین کارگری مختلف در راستای محدودکردن فعالیت‌های اتحادیه‌های کارگری وضع شد. همچنین، برای جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی در ۱۹۷۰ قانون موقت اتحادیه‌های کارگری و قانون تعدیل اعتصابات در محیط‌های کاری شرکت‌های دارای سرمایه خارجی تصویب شد تا محیطی عاری از اعتصابات برای دارایی‌های صنعتی خارجی‌ها ایجاد کند. در دهه ۱۹۷۰ که فرایند صنعتی‌شدن سرعت گرفته بود حکومت پارک نقش مداخله‌جویانه‌تری در منازعات صنعتی کارگری ایفا کرد. قانون ویژه امنیت ملی مصوب ۱۹۷۱ یکی از ابزارهای اصلی حکومت برای سرکوب نیروی کار بود و به نهادهای امنیتی نظیر پلیس و سازمان اطلاعات مرکزی کره اجازه می‌داد در سرکوب منازعات صنعتی وارد عمل شوند. چنین سرکوبی فعالیت‌های اتحادیه‌های کارگری مستقل را تا حد زیادی محدود کرد (Seung-Ho and O'Donnell, 1999: 277). در مجموع، طرح‌های حکومت برای صنعتی‌شدن صادرات محور به کنترل و مدیریت نیروی کار بستگی داشت. با توجه به اینکه مواد خام و فناوری، به‌ویژه در مراحل اولیه صنعتی‌شدن از خارج وارد می‌شد، نیروی کار تنها عامل ارزان و فراوان در اختیار چابول‌ها بود. از این‌رو، به‌حداقل رساندن هزینه نیروی کار و الزام آن به انجام کار سخت از عواملی بود که چابول‌ها با حمایت دولت برای دستیابی به مزیت‌های رقابتی استفاده می‌کردند. در کنار این عوامل شیوه‌های نظامی‌گونه کنترل نیروی کار در دهه ۱۹۷۰ استفاده شد و کارگران باید بی‌چون و چرا از دستورات تبعیت می‌کردند و کارهای طاقت‌فرسا و خطرناک انجام می‌دادند. حتی چابول‌ها از برخی افسران نظامی به‌مثابه مدیران میدانی استفاده می‌کردند. اما در نهایت، در اواسط دهه ۱۹۸۰، یعنی در اوایل فرایند گذار به دموکراسی، جنبش اتحادیه کارگری مستقل، قوی و رادیکالی در کره ظهور کرد. در این دوره اتحادیه‌ها با حمایت قوی مردمی توانستند

قدرت چانه‌زنی خود را برای افزایش دستمزد و بهبود شرایط کار افزایش دهند و دستمزدها طی سال‌های ۴-۱۹۸۲ و ۶-۱۹۹۴ پنج برابر شد (Seung-Ho and Kohli, 2005: 98, 101). (O'Donnell, 1999: 282) نکته جالب توجه این است که علی‌رغم اینکه در آمریکای لاتین به دلیل قدرت اتحادیه‌های کارگری هزینه‌های رفاهی کارگری بسیار بیش از کشورهایمانند کره بود، اما کره جنوبی یکی از پایین‌ترین هزینه‌های رفاهی را داشت، در نهایت به دلیل نرخ‌های رشد بالا و طولانی‌مدت در کره جنوبی، سطح رفاه کارگران در این کشور به مراتب از کشورهای چون برزیل فراتر رفت (کو، ۱۳۸۹: ۷-۱۰۶).

طبقه دیگری که استقلال دولت از آن برای پیشبرد سیاست‌های توسعه لازم است طبقه زمین‌دار است. کریستوبال کی استدلال می‌کند که کشورها برای دستیابی به توسعه صنعتی ابتدا باید مشکلات مربوط به تولید، انتقال و استفاده از مازاد کشاورزی را حل کنند. این امر، به‌ویژه در مراحل اولیه توسعه صنعتی مهم است. در مراحل بعدی توسعه اقتصادی این جریان غالباً معکوس می‌شود و این مازاد توسعه صنعتی است که در خدمت تأمین مالی بخش کشاورزی قرار می‌گیرد (کی، ۱۳۸۹: ۷-۴۶). دولت‌ها معمولاً دو هدف را در اجرای اصلاحات ارضی دنبال کرده‌اند. هدف سیاسی - اجتماعی عبارت بود از توزیع عادلانه‌تر زمین بین کشاورزان و ممانعت از ایجاد نارضایتی‌ها و شورش‌های دهقانی. هدف دوم عبارت بود از افزایش بهره‌وری در این بخش، شکل‌گیری انباشت، انتقال منابع مالی بزرگ مالکانی که زمین‌هایشان تقسیم‌شده به بخش صنعت و رهاشدن بخشی از نیروی کار کشاورزی برای به‌کارگیری در بخش صنعت. این در حالی است که در بسیاری از کشورها طبقه زمین‌دار محافظه‌کار از قدرت سیاسی خود برای جلوگیری از اصلاحات ارضی و اقتصادی استفاده می‌کند. دولت کره جنوبی برای از میان برداشتن تهدید انقلاب دهقانی به اصلاحات روستایی، به‌ویژه اصلاحات ارضی دست‌زد. اما تنها به توزیع زمین نپرداخت، بلکه با منابع مالی محدود خود سعی کرد سطح سواد، آموزش و بهره‌وری کشاورزان را بالا ببرد و بدین ترتیب مواد غذایی ارزان‌قیمت برای اقشار فقیرتر جامعه تولید کند (Doner and Ritchie, 2005: 342). در این کشور کشاورزی منبع ضروری انباشت منابع مالی برای بخش صنعت بود و دولت توانست به‌طور بی‌رحمانه‌ای مازاد بخش کشاورزی را استخراج و به صنعت منتقل کند. کریستوبال کی در مطالعه مقایسه‌ای خود استدلال می‌کند در حالی که اصلاحات ارضی در کشورهای آمریکای لاتین غالباً بعد از فرایند صنعتی‌شدن و به منزله راهی برای احیای تجربه شکست‌خورده آن صورت گرفت، در تایوان و کره اصلاحات ارضی پیش‌نیاز شروع فرایند صنعتی‌شدن به‌شمار می‌رفت. در کره و تایوان طبقه مالکان در زمان اصلاحات ارضی از قدرت به زیر کشیده شد. این در حالی است که در آمریکای لاتین مالکان در مراحل اولیه صنعتی‌شدن قدرت خود را حفظ کردند و از هر گونه اصلاحی ممانعت

به عمل آوردند یا آن را به تأخیر انداختند. حتی پس از شروع اصلاحات ارضی نیز این طبقه توانستند آن را محدود کنند یا با اقداماتی آن را وارونه سازند (کی، ۱۳۸۹: ۹-۴۷). نکته بسیار مهم این است که در کره و تایوان دولت به ایجاد شبکه کورپوراتیستی میان بخش خصوصی و دولتی و تأسیس سازمان‌های تحت کنترل غیرمستقیم دولت اقدام کرد که وام‌های سوبسیدی را برای افزایش معلومات فنی و بهره‌وری آن‌ها اختصاص داد. در واقع، در این کشورها وام‌ها و سوبسیدها به صورت کاملاً هدف‌مند و مؤثر توزیع می‌شد و جنبه توزیعی صرف نداشت (Doner and Ritchie, 2005: 344).

در کره جنوبی در سال ۱۹۴۵ برنامه اصلاحات ارضی با برنامه موسوم به «زمین متعلق به کشت‌کننده آن است» به اجرا درآمد که به موجب آن همه مستأجران مالک زمین مزروعی خود می‌شدند. در واقع، انگیزه اساسی این اصلاحات نیاز مبرم به خشتی کردن نفوذ کمونیسم و کاهش منازعات طبقاتی بود. این اصلاحات با کاهش تفاوت‌های طبقاتی منازعات را کاهش داد و ثبات سیاسی را در مناطق روستایی ایجاد کرد. همچنین، این اصلاحات نیروی کار روستایی را برای به‌کارگیری در بخش شهری و حوزه صنعت آزاد کرد (کی، ۱۳۸۹: ۴-۵۳). در واقع، دولت کره جنوبی از یک‌طرف به حذف طبقه مزاحم زمینداران بزرگ پرداخت و از طرف دیگر، با توزیع زمین به کسب مشروعیت در میان دهقانان اقدام کرد و از طریق اقدام‌های بسیج‌گونه‌ای چون «جنبش نوین روستاها» به سازماندهی و بسیج بخش کشاورزی پرداخت و با استخراج بخش قابل‌ملاحظه‌ای از مازاد این بخش زمینه را برای جهش صنعتی فراهم کرد (چونگ و یونگ، ۱۳۸۲: ۹-۱۹۸).

اما مهم‌ترین طبقه‌ای که استقلال دولت از آن برای موفقیت فرایند توسعه ضروری است طبقه سرمایه‌دار است. در حالی که طبقه کارگر صنعتی و کشاورزی فقط از نیروی کار برخوردار است و طبقه زمین‌دار نیرویی نسبتاً ایستا و غیرپیشرو تلقی می‌شود، طبقه سرمایه‌دار و سرمایه‌گذاران (داخلی و خارجی) نیرویی پویا با برخورداری از منابع مالی است که نقشی بسیار حیاتی در فرایند توسعه سرمایه‌دارانه در جوامع تلقی می‌شود. تصمیم طبقه سرمایه‌دار برای اینکه سرمایه خود را چگونه و در کدام بخش از اقتصاد به‌کار گیرد تأثیر بسزایی در نوع توسعه جوامع دارد. اینکه دولت بتواند فرایند توسعه کشور را به‌طور مؤثر به پیش ببرد به نحوه تعامل آن با طبقه سرمایه‌دار، ایجاد ائتلاف توسعه‌ای با این طبقه و در عین حال حفظ استقلال نسبی و مؤثر به منظور توانایی هدایت این طبقه در راستای اهداف مدون بستگی دارد. این همان چیزی است که پیتر ایوانز در اثر برجسته خود توسعه و چپاول، «استقلال مبتنی بر جامعه» نامیده است. ارتباط دولت و طبقه سرمایه‌دار برای تبادل اطلاعات بین طرفین ضروری است اما دولت باید این رابطه را با حفظ فاصله‌ای ظریف با سرمایه‌داران انجام دهد تا بتواند

سیاست‌ها را به‌صورت عقلانی و مستقل و به‌دور از نفوذهای رانت‌جویانه و ضدتوسعه‌ای آن‌ها تدوین و اجرا کند. اتول کولی نیز استدلال می‌کند که حداکثر قدرت برای پیشبرد فرایند صنعتی‌شدن هنگامی تولید می‌شود که دولت‌های توسعه‌خواه و منسجم همکاری نزدیکی با طبقات مولد به‌عمل می‌آورند. اگر فرایند صنعتی‌شدن را به درشکه تشبیه کنیم، دولت و کارآفرینان دو اسب این درشکه‌اند که آن را به جلو می‌رانند (Kohli, 2005: 20-21). در اکثر دولت‌های توسعه‌خواه در عین اینکه ائتلافی بین دولت و سرمایه‌داران وجود داشت، در این ائتلاف این دولت بود که دست برتر را داشت و قادر بود با استقلال نسبی سرمایه‌های داخلی و خارجی را به سمت اهداف خود سوق دهد. به نظر لفت و بیچ یکی از دلایل مهم این امر این بود که در دولت‌های توسعه‌گرا قدرت و استقلال دولت پیش از آنکه سرمایه ملی یا خارجی از قدرت و نفوذ برخوردار شود، تثبیت شده بود (فت و بیچ، ۱۳۸۵: ۵۹-۲۵۸).

در کره جنوبی رابطه دولت با سرمایه‌داران طی دوره‌های مختلف متفاوت بود. در دوره سینگمان ری، وی که از پایگاه اجتماعی واقعی در جامعه برخوردار نبود برای جلب نخبگان داخلی نوعی رابطه فسادآلود کلیتالیستی یا حامی-پیرو با طبقه تجاری و سرمایه‌دار برقرار کرد. بنابراین، این طبقه که در قبال دریافت رانت از حکومت پشتیبانی مالی به‌عمل می‌آورد به‌جای انجام سرمایه‌گذاری‌های راهبردی در بخش‌های مولد به کارهای انگلی و واسطه‌گری در بازار روی آورد. اما این وضعیت در دوره پارک تغییر کرد. او نوع رابطه دولت با طبقه سرمایه‌دار را به چالش کشید و راه‌های فسادآلود سودجویی را مسدود کرد. در این راستا، وی به‌بازداشت و تهدید به زندانی‌کردن بزرگ‌ترین صاحبان صنایع و توقیف اموال آن‌ها اقدام کرد و تنها پس از اخذ تعهد از آن‌ها برای حرکت در راستای پروژه توسعه دولت آزادشان کرد (Chibber, 1999: 315-16). او نیز، ۱۳۸۲: ۱۰۶). البته، پارک به‌زودی دریافت که بدون ارتباط با سرمایه‌داران نمی‌تواند اهداف توسعه‌ای را محقق کند. وی برای ایجاد تحول صنعتی به‌عنوان پایه مشروعیتش به چابول‌ها متکی بود. از این‌رو، به‌زودی ارتباط گسترده و تنگاتنگی با بزرگ‌ترین چابول‌های کره برقرار کرد. اما، این برقراری رابطه از موضع بالا بود. به عبارت دیگر، دولت با استفاده از کنترل بر نظام بانکی و نحوه وام‌دهی به شرکت‌ها در دورانی که به شدت به آن نیاز داشتند دستورات خود را به آن‌ها دیکته می‌کرد. این وضع به وابستگی متقابل چابول‌ها و دولت منتهی شد. مشروعیت رژیم پارک به شدت با نتایج سیاست‌های اقتصادی پیوند خورده و سرنوشت اقتصاد به نحو فزاینده‌ای به عملکرد چابول‌ها وابسته شده بود. از طرف دیگر، چابول‌ها دریافته بودند که سیاست دولت در سرکوب نیروی کار و تخصیص پاداش‌های مالی به ارتقادهندگان صادرات به نفع بخش خصوصی است. در هر صورت، در این رابطه دوطرفه دولت نقش مسلط را داشت (سیلوا، ۱۳۸۹: ۱۴۱-۱۳۹).

نکته بسیار مهم دیگر این است که دولت‌ها در مقابل اعطای به بخش خصوصی از چه ظرفیت و توانایی برای تحمیل سیاست‌های توسعه‌ای به این بخش برخوردارند. به بیان آمسدن «همه حکومت‌ها می‌دانند که سوبسیدها هنگامی بیشترین کارایی و سودمندی را خواهند داشت که بر اساس استانداردهای عملکردی اعطا شوند» (Amsden, 1990: 23-4, 16). کمک دولت به سرمایه‌داران در کره ماهیت رانت‌گونه، غیرتوسعه‌ای و صرفاً توزیعی نداشت، بلکه دولت پس از مرحله کوتاه و اولیه راهبرد صنعتی شدن مبتنی بر جایگزینی واردات در چارچوب راهبرد صنعتی شدن مبتنی بر صادرات ضمن حمایت‌ها، دادن اعتبارات و امتیازهای لازم به تعداد معدودی از شرکت‌ها در حوزه‌های دارای اولویت، از آن‌ها تضمین گرفت که تولید خود را به منظور صدور به دیگر کشورها انجام دهند. از این‌رو، این شرکت‌ها که برای رقابت در بازار جهانی نیازمند حمایت دولت بودند (به لحاظ مالی، فنی و...) در مقابل برنامه‌ریزان دولتی مقاومت نکردند و در مقابل از این فرصت نیز برخوردار شدند که از شراکت شرکت‌های ژاپنی بهره‌مند شوند (Chibber, 2005: 239-40). دولت کره شرکت‌های کره‌ای را به ادغام در یکدیگر مجبور کرد و آن‌ها را به سمت بخش‌هایی هدایت کرد که از لحاظ ایجاد خودکفایی یا افزایش توان رقابتی کره در اقتصاد جهانی برای اقتصاد ملی اهمیتی راهبردی داشت (کاستلز، ۱۳۸۵: ۳۰۰). ویوک چبیر با مقایسه نمونه کره در این زمینه با تجربه دولت‌هایی نظیر هند، ترکیه و برزیل نشان می‌دهد که این سه دولت سیاست توسعه صنعتی مبتنی بر جایگزینی واردات را با اتحاد با بورژوازی آغاز کردند. در جریان این راهبرد سیل عظیم منابع مالی، سوبسیدها، امتیازات تعرفه‌ای و مالیاتی به سوی سرمایه‌داران روان شد که در ازای آن سرمایه‌داران در بخش‌های مهم سرمایه‌گذاری کنند. اما سرمایه‌داران تا جایی که به نفعشان بود از این سیاست استقبال کردند اما به شدت در مقابل تلاش برنامه‌ریزان دولتی برای هدایت برنامه‌های آنان به سمت سرمایه‌گذاری مطلوب مقاومت کردند و در بخش‌های پرسود، زودبازده و غیراساسی سرمایه‌گذاری کردند. این سرمایه‌گذاران در بازار حمایت‌شده و بی‌رقیب داخلی به انباشت گسترده سرمایه‌های خود پرداختند بی‌آنکه سطح کیفیت و فناوری خود را ارتقا دهند. در نهایت، نیز این دولت‌ها با حجم عظیم واردات کالاهای واسطه‌ای و سرمایه‌ای و بحران مالی روبه‌رو شدند و تجربه صنعتی شدنشان شکست خورد (Chibber, 2005; see also, Kohli, 2005).

(97-8).

در نهایت ذکر این نکته ضروری است که رابطه دولت و بخش تجاری ایستا نبود و هر چه روند توسعه اقتصادی رو به جلو رفت، این روابط به نفع بخش خصوصی تغییر کرد، به طوری که در دهه ۱۹۸۰ دیگر چابول‌ها به حمایت‌های مالی دولت و وام‌های دولتی وابسته نبودند و به سرمایه‌گذاری مشترک با شرکت‌های چندملیتی اقدام کردند. از این‌رو استقلالشان نیز افزایش

یافت. به قول اوانز، دولت‌های توسعه‌گرا با تقویت طبقه تجاری که به لحاظ اقتصادی و سیاسی قدرت مند و بین‌المللی است در واقع گور خود را می‌کنند (اوانز، ۱۳۸۲: ۳۹۵).

ج) قدرت دیوان‌سالارانه

از دیگر ویژگی‌های دولت‌های توسعه‌گرا قدرت دیوان‌سالارانه آنهاست. در زمان استعمار، ژاپن نهادهای دیوان‌سالاری قوی در کره ایجاد کرد که پس از استقلال این کشور سینگمان ری با مشاوره آمریکایی‌ها آنها را حفظ کرد. همین نهادها بودند که بعدها در زمان پارک به ابزار توسعه کره جنوبی تبدیل شدند. البته، در این دوره دیوان‌سالاری تضعیف شد. در این دوره پراکندگی زیادی در مراکز سیاستگذاری به چشم می‌خورد و دیوان‌سالاری نیز رابطه فسادآلودی با بخش تجاری داشت که از استقلال آن می‌کاست. اما ژنرال پارک در ابتدای زمامداری‌اش شروع به تجدید ساختار دیوان‌سالاری کرد. در این راستا، حدود ۲۰۰۰ نفر از دیوان‌سالاران فاسد از کار اخراج شدند و پرونده بیش از ۴۰ هزار نفر بررسی مجدد شد. سپس، برای جلوگیری از پراکندگی نهادهای سیاستگذار در حوزه اقتصادی، نهادی به نام «هیئت برنامه‌ریزی اقتصادی» تشکیل شد که به نهادی محوری در سیاستگذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های اقتصادی تبدیل شد. این نهاد بسیار قدرتمند و حرفه‌ای که ریاست آن به‌عهده معاون نخست وزیر بود وظیفه عملیات‌های آماری و مهم‌ترین عملیات‌های بودجه‌ای و ایجاد هماهنگی در اجرای برنامه‌ها را که پیش‌تر سه نهاد دیگر انجام می‌دادند عهده‌دار شد. همین کمک مهمی به انسجام سیاست‌ها کرد. با تشکیل این نهاد که از اختیارات عالی‌های به‌ویژه در حوزه سیاست‌گذاری صنعتی برخوردار بود، منازعه میان نهادهای اقتصادی مختلف کاهش یافت و توان دیگر وزارتخانه‌ها برای به شکست کشاندن برنامه‌ها نیز تضعیف شد. کنترل نظام بانکی نیز باعث کنترل نحوه تخصیص اعتبارات به بخش صنعت و در نتیجه افزایش هماهنگی میان صاحبان صنایع و سرمایه‌داران با سیاست‌های صنعتی شد (Chibber, 1999: 314-18).

همچنین، در دوره پارک دیوان‌سالاری، به‌ویژه در بخش‌های اولویت‌دار نظیر صادرات، مالیات، توسعه صنعتی و برنامه‌ریزی اقتصادی گسترش زیادی یافت. دیوان‌سالاری عصر وی دیوان‌سالاری اقتصادمحور، تحصیل‌کرده و کاملاً حرفه‌ای بود که بر اساس الگوی دیوان‌سالاری ژاپن طراحی شده بود. البته، دیوان‌سالاری رژیم پارک نیز از فساد مبری نبود اما رویکرد توسعه‌محور دولت باعث می‌شد که اولاً فساد کاهش یابد و دوم، حتی فساد اداری هم در راستای ساخت و پاخت‌های توسعه‌ای باشد. پارک با هدف مشخص صنعتی‌شدن و رشد اقتصادی بسیاری از همکاران نظامی‌اش را در رأس دفاتر و وزارتخانه‌های مهم اقتصادی قرار داد. آنها نه تنها کاملاً از پارک اطاعت می‌کردند، بلکه به دیوان‌سالاری نیز برای اجرای

سیاست‌ها فشار وارد می‌آوردند. بنابراین، اهداف رهبری مصمم و فشار از بالا در تبدیل دیوان‌سالاری با کفایت به بخش اقتصادی کارآمد نقش کلیدی ایفا کرد (Kohli, 2005: 90-1).

د) جامعه مدنی ضعیف

حکومت پارک در کره جنوبی حکومت اقتدارگرای تمام‌عیاری بود که به‌ویژه پس از تصویب قانون اساسی یوشین در ۱۹۷۲ به‌طور کامل بر جامعه سیاسی و مدنی مسلط بود. در این دوره مخالفت‌های سیاسی به‌شدت سرکوب م شد و از طریق قوانینی چون قانون امنیت ملی، قانون امنیت اجتماعی، قانون ضدکمونیستی و قانون اعتراضات دسته‌جمعی، هرگونه فعالیت جامعه مدنی سرکوب می‌شد. طی این دوره تعداد بسیار زیادی از دانشجویان بر اساس این قوانین دستگیر شدند. سیاست هم‌رنگ‌سازی و ارعاب از ابزار اصلی دولت برای ایجاد نظم و کنترل گروه‌های اجتماعی بود. اما در همین حال، دولت به‌خوبی به سازماندهی، کنترل و حمایت سازمان‌های حامی خود می‌پرداخت (چونگ و یونگ، ۱۳۸۲: ۱۹۸). رژیم پارک برای ایجاد ائتلاف‌های رشد‌محور جدید در جامعه مدنی نفوذ کرد. در عین حال به جذب، کنترل و محدود کردن مخالفان بالقوه پرداخت. سازمان اطلاعات مرکزی کره اصلی‌ترین نهاد ایجاد نظم و بازوی قوه مجریه بود و تقریباً در همه عرصه‌های حیات کره نفوذ کرد و عواملش در کارخانه‌ها، ادارات مرکزی و محلی و کلاس‌های دانشگاه حضور داشتند. پس از ترور پارک، در دوره چون دون هوان نیز کنترل جامعه مدنی با شدت و حدت ادامه یافت. آزادی بیان و انجمن و فعالیت‌های کارگری محدود بود. احزاب مخالف تحت کنترل دولت قرار داشتند و وسایل ارتباط جمعی نیز به‌شدت تحت سانسور قرار می‌گرفتند. در این دوره حتی بیش از زمان پارک مخالفان سیاسی دستگیر شدند و حتی شرکت‌های بزرگ نیز تحت کنترل شدید قرار گرفتند. بدین ترتیب، دولت با بیرون نگاه‌داشتن مردم از عرصه سیاسی و سرکوب مؤثر اعتراض‌ها توانست قلمرو سیاسی را از حرکت‌های افراطی حفظ کند و با اصلاحات اقتصادی ریاضت‌کشانه و سخت که فشار زیادی بر مردم وارد کرد، در نهایت از بحران اقتصادی گذر کند و به موفقیت‌های اقتصادی قابل‌ملاحظه‌ای دست یابد (چونگ و یونگ، ۱۳۸۲: ۲۰۲). البته، طی این سال‌ها سیاست توسعه‌گرایی که باعث تغییر صورت‌بندی اجتماعی و ظهور اقشار جدید و تحصیل‌کرده شده بود به تدریج به هم‌افزایی نارضایتی این اقشار خواهان آزادی‌های سیاسی بیشتر و اقشار کارگری منجر شد که سال‌ها تحت سیاست‌های سرکوبگرانه قرار داشتند. در نهایت، مرگ دانشجویی تحت شکنجه مأموران امنیتی جرقه اعتراض‌های گسترده مردمی علیه چون دون هوان را فراهم کرد و با واگذاری قدرت به روتائه وو راه برای اصلاحات سیاسی گسترده در کره فراهم شد. جامعه مدنی از آن زمان از قدرت زیادی برخوردار شده است.

ه) بستر بین‌المللی

دولت‌های توسعه‌گرا، به‌ویژه کره جنوبی و تایوان در شرایط بین‌المللی بسیار خاص و منحصر به‌فردی جهش اقتصادی خود را شروع کردند. اگر بخواهیم کمی تاریخی‌تر به موضوع نگاه کنیم، واقعیت این است که استعمار کره و تایوان توسط ژاپن تأثیر بسزایی در آینده توسعه این دو کشور داشت. ژاپن در ۱۹۱۰ تایوان و کره را ضمیمه خاک خود کرد. این کشور در دهه ۱۹۳۰ از نظام جهانی کناره گرفت و همراه مستعمراتش راهی خودکفا به سوی توسعه در پیش گرفت که نه‌تنها رشد صنعتی قابل‌ملاحظه‌ای به‌بار آورد، بلکه چهره شمال شرق آسیا را نیز تغییر داد. در دوره استعمار تولیدات و فناوری ژاپن به تایوان و کره انتقال یافت که تا امروز نیز ادامه دارد. بدین ترتیب، شبکه‌های تولید منطقه‌ای شکل گرفت که تحت سیطره ژاپن بود. در این فرایند درون‌دادهای اقتصادی و نهادی مهمی از ژاپن به این دو کشور منتقل شد که برای توسعه آن‌ها ضروری بود و البته بازار مصرف خوبی در اختیار تجار ژاپنی قرار داد (Deans, 1999: 96-7). در واقع، ژاپن در چارچوب منافع خود طی دوره استعمار به تقویت تولید کشاورزی، شروع فرایند صنعتی‌شدن، ایجاد دیوان‌سالاری منسجم، ایجاد نهادهای متمرکز، بهبود قابل‌ملاحظه زیرساخت‌ها و انباشت قابل توجه سرمایه مادی و انسانی در این کشورها کمک کرد (Stark, 2010: 204). اتول کولی در کتاب خود، توسعه دولت‌محور، نشان می‌دهد که ژاپنی‌ها بر اساس الگوی اصلاحات میچی، به اصلاح ساختار اقتصادی و سیاسی در کره اقدام کردند. این اصلاحات سه جنبه داشت: ایجاد دولت متمرکز و توانا به کنترل و دگرگونی جامعه، دخالت هوشمندانه دولت به منظور توسعه کشاورزی، سپس رشد سریع صنعتی، و ایجاد نیروی کار منضبط، مطیع و آموزش‌دیده. در این راستا، دولت ژاپن به ایجاد دیوان‌سالاری باکفایت و قادر به کنترل مؤثر پیرامون و یک نیروی پلیس سازمان‌یافته، متمرکز و با انضباط که بر سراسر کشور کنترل داشت و ایجاد ارتش مدرن همت گماشت. به‌دنبال جنگ جهانی اول، ژاپن برخلاف رویه دیگر استعمارگران به صدور سرمایه به کره و رفع محدودیت تولیدات کارخانه‌ای در این کشور اقدام کرد و به سرمایه‌داران کره نیز امکان فعالیت داد (Kohli, 2005: 32-67). کمک ژاپن به توسعه کره پس از جنگ نیز ادامه یافت، به‌طوری که یکی از خوش‌اقبال‌های کره، ورود شرکت‌های ژاپنی به این کشور و شراکت با تولیدکنندگان کره‌ای در چارچوب راهبرد صادرات بود. این امر تولیدکنندگان کره‌ای را از شبکه فروش و بازاریابی و نیز خطوط اعتباری فراوان بهره‌مند ساخت، در حالی که شرکت‌های هندی و آمریکای لاتین فاقد آن بود (Chibber, 2005: 239). پیوند شرکت‌های کره‌ای با ژاپنی امکان دسترسی بی‌نظیری به بازارهای جهانی، به‌ویژه بازار ایالات متحده، برای این شرکت‌ها فراهم کرده بود که به غیر از شرکت‌های تایوانی هیچ شرکتی از آن برخوردار نبود. به‌علاوه، کمبود و گرانی نیروی کار در

ژاپن شرکت‌های ژاپنی را واداشت که صنایع سبک و کاربر را به همسایگان خود واگذار کنند و خود به سمت صنایع سنگین و الکترونیکی حرکت کند. شرکت‌های ژاپنی واسطه شرکت‌های کره‌ای و بازارهای صادراتی ایالات متحده و تأمین‌کننده مواد و لوازم اساسی و شبکه‌های بازاریابی بودند و تأثیر مهمی در موفقیت کره داشتند (Chibber, 1999: 323, 330-3).

اما یکی از مهم‌ترین عوامل خارجی پیشرفت دو کشور کره و تایوان پشتیبانی قابل‌ملاحظه ایالات متحده از این دو کشور در بستر جنگ سرد بود. ایالات متحده برای جلوگیری از نفوذ و تهدید کمونیسم، حمایت از این کشورها را اولویت اصلی سیاست خارجی خود در منطقه شرق آسیا در دستور کار قرارداد و کمک‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی قابل‌ملاحظه‌ای به این کشورها اعطا کرد و با ایجاد چتر امنیتی بر سر این کشورها و ایجاد فضای امن و باثبات به رشد اقتصادی این کشورها کمک کرد. بدین ترتیب، هم زمینه‌های ایجاد جنبش‌های کارگری از بین می‌رفت و هم این کشورها نمونه‌های موفق رشد سرمایه‌دارانه در مقابل الگوهای کمونیستی قرار می‌گرفتند. از این‌رو، بین سال‌های ۷۳-۱۹۶۹ کره جنوبی ۴/۲ میلیارد دلار کمک اقتصادی از آمریکا دریافت کرد. در واقع، ۷۰ درصد مجموع واردات کره از ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۲ از محل کمک‌های مالی آمریکا بود و این کمک‌ها تقریباً ۸۰ درصد سرمایه ثابت این کشور را تشکیل می‌داد (Stubbs, 1999: 345). به علاوه، در این دوره ایالات متحده عامدانه چشم خود را بر حاکمیت رژیم‌های اقتدارگرای متحد خود بست و اجازه داد دولت‌هایی چون کره جنوبی بدون دغدغه فشار قدرت‌های بزرگ و مجامع بین‌المللی آن‌گونه که خود می‌خواهند جامعه و اقتصادشان را مهندسی کنند (برای مثال، رجوع کنید به: Fritz, 2007: 549).

از لحاظ نظام حاکم بر تجارت بین‌الملل نیز عصر ظهور دولت‌های توسعه‌گرا با امروز متفاوت بود. پس از جنگ جهانی دوم، آمریکا در قالب کمک به دولت‌های توسعه‌گرا از یک‌طرف امکان دسترسی به بازارهایش را برای ژاپن، کره و تایوان فراهم کرد و در همان حال حداقل تا دهه ۱۹۷۰ راهبرد حمایت‌گرایی شدیدی را تحمیل کرد که این کشورها برای حمایت از اقتصاد داخلی‌شان اعمال نموده بودند. اساساً دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ عصر غلبه گفتمان صنعتی‌شدن مبتنی بر جایگزینی واردات و حمایت‌گرایی بود. دولت‌های توسعه‌گرا نیز گو اینکه در این سیاست متوقف نشدند و خیلی زود به سمت اقتصاد برون‌نگر و صادرات‌محور گرایش یافتند، اما در ابتدا این سیاست را در پیش گرفتند و بعدها نیز کم‌وبیش از صنایع داخلی حمایت به‌عمل می‌آوردند. اما در حال حاضر ظهور ایدئولوژی نئولیبرال در نهادهای مالی و بین‌المللی امکان اتخاذ سیاست حمایت‌گرایی برای دیگر کشورها را سخت کرده است. دیگر اینکه فراموشی تولیدات و جهانی‌شدن مالیه بین‌المللی هر دو تأثیرات

عمیقی برای استقلال دولت‌های منفرد برای اجرای سیاست‌های خاص بر جای گذارده است (Deans, 1999: 100).

نتیجه

الگوی دولت توسعه‌گرا که در این مقاله در مورد کره جنوبی به کار گرفته شد چندین نکته را در مطالعات توسعه یادآوری می‌کند. اول اینکه دولت نقشی راهبردی در توسعه یا توسعه‌نیافتگی اقتصادی دارد و ادعاهای مکاتب لیبرال و نئولیبرال در خصوص لزوم نقش حداقلی دولت نوعی ساده‌سازی مسئله و غفلت از واقعیات تاریخی است. دوم اینکه نه هر دولتی بلکه تنها دولتی کارآمد و توسعه‌گرا می‌تواند کارگزار موفق توسعه باشد. سوم اینکه، بستر سیاسی داخلی و نوع رابطه دولت و نیروهای اجتماعی حداقل در مراحل اولیه توسعه برای موفقیت یا شکست آن اهمیت ویژه‌ای دارد. البته، نوع این رابطه به سادگی مهندسی‌شدنی نیست و شدیداً تحت تأثیر تحولات تاریخی و شکاف‌های اجتماعی ساختاری هر کشور قرار دارد. در نهایت اینکه برخلاف مفروضه‌های نظریه نوسازی مقوله‌ای کاملاً داخلی نیست و به‌شدت از شرایط و بستر بین‌المللی تأثیر می‌پذیرد. بنابراین، هر تحلیل جامعی از توسعه باید نقش و اهمیت دولت، نوع رابطه‌اش با نیروهای اجتماعی و بستر بین‌المللی فرایند توسعه هر کشور را در نظر بگیرد.

منابع و مآخذ

الف) فارسی

۱. اوانز، پیتر (۱۳۸۲)، توسعه یا چپاول، ترجمه عباس زندباف و عباس مخبر، تهران، طرح نو.
۲. چونگ، این مون و یونگ جنول کیم (۱۳۸۲)، جمع‌اصدا: توسعه، سیاست و دموکراسی در کره جنوبی، در آدریان لفت ویچ، "دموکراسی و توسعه"، ترجمه احد علیقلیان و افشین خاکباز، تهران، طرح نو.
۳. سیلوا، پاتریسیو (۱۳۸۹)، روابط دولت-کسب و کار و کارکرد اقتصادی در کره جنوبی و شیلی: یک چشم‌انداز سیاسی، در ریچارد بوید و دیگران "منازعه سیاسی و توسعه در شرق آسیا و آمریکای لاتین"، ترجمه علی بی نیاز، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۴. فردیناند، پیتر (۱۳۸۷)، کره جنوبی: توسعه نیافتگی و توسعه، در پیتر برنل و ویکی رندال، "مسائل جهان سوم: سیاست در جهان در حال توسعه"، ترجمه احمد ساعی و سعید میر ترابی، تهران، قومس.
۵. کاستلز، مانوئل (۱۳۸۵)، عصر اطلاعات (جلد سوم)، ترجمه احد علیقلیان و افشین خاکباز، تهران، طرح نو.
۶. کو، هیگن (۱۳۸۹)، تباین پنهان بین قدرت نیروی کار و نابرابری درآمدی: مقایسه مورد برزیل و کره جنوبی، در ریچارد بوید و دیگران "منازعه سیاسی و توسعه در شرق آسیا و آمریکای لاتین"، ترجمه علی بی نیاز، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۷. کی، کریستوبال (۱۳۸۹)، موفقیت شرق آسیا و شکست آمریکای لاتین: اصلاحات ارضی، سیاست صنعتی و ظرفیت دولتی، در ریچارد بوید و دیگران "منازعه سیاسی و توسعه در شرق آسیا و آمریکای لاتین"، ترجمه علی بی نیاز، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

۸. لغت ویج، آدریان (۱۳۸۲)، دموکراسی و توسعه، ترجمه احد علیقلیان و افشین خاکباز، تهران، طرح نو
۹. لغت ویج، آدریان (۱۳۸۵)، دولت های توسعه گرا، ترجمه جواد افشار کهن، مشهد، انتشارات مرندیز و نی نگار.
۱۰. هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۵)، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر علم.

ب) خارجی

11. Amsden, Alice (1990), Third World Industrialization: Global Fordism or a New Global, *New Left Review*, 182, July-August, pp.5-31
12. Chibber, Vivek (1999), Building a Developmental State: the Korean Case Reconsidered, *Politics and Society*, vol.28, no.3. pp.309-45
13. Chibber, Vivek (2005), Reviving the Developmental States? the Myth of National, *Bourgeoisie Socialist Register*, PP.226-46
14. Deans, Phil (1999), the Capitalist Developmental State in East Asia, in Ronen Palm and Jason Abbott, "State Strategies in the Global Political Economy, Pinter Publisher
15. Doner, Richard, Bryan Ritchie and Dan Slater (2005), Systemic Vulnerability and the Origins of Developmental States: Northeast and Southeast Asia in Comparative Perspective, *International Organization*, 59, spring, pp.327-61
16. Fritz, Verena, Alina Rocha Menocal (2007), Developmental States in the New Millennium: Concepts and Challenges for a New Aid Agenda, *Development Policy Review*, 25(5), pp.531-52
17. Jonson, Chalmers (1982), MITI and the Japanese Miracle: the Growth of Industrial Policy, 1925-75, Stanford University Press.
18. Kohli, Atul (2005), State-Directed Development: Political Power and Industrialization in the Global Periphery, Cambridge University Press.
19. Leftwich, Adrian (2006), Changing Configuration of the Developmental State in Ahmed Shafiqul Hague and Habib Zafarullah (eds) "International Development Governance", CRC Press.
20. Leftwich, Adrian (2008), Development States, Effective States and Poverty Reduction, UNRISD, Project on Poverty Reduction and Policy Regimes, <http://www.unrisd.org>
21. Migdal, Joel (1988), Strong Societies and Weak States: State-Society Relations and State Capabilities in the Third World, Princeton University Press.
22. Rauch, J and Peter Evans (2000), Bureaucratic Structure and Bureaucratic Performance in Less Developed Countries, *Journal of Public Economics*, 75, pp.49-71.
23. Seung-Ho, Kwon and Michael O, Donnell (1999), Repression and Struggle: State, the Chaebol and Independent Trade Unions in South Korea, *The Journal of Industrial Relations*, vol.41, No.2, pp.272-293
24. Stark, Manuel (2010), East Asia State as a Reference Model for Transition Economics in Central Asia: An Analysis of Industrial Arrangements and Exogeneous Constraints, *Economic and Environmental Studies*, vol.10.No.2. pp.189-210.
25. Stubbs, Richard (1999), War and Economic Development: Export - Oriented Industrialization in East and Southeast Asia, *Comparative Politics*, VOL.31, No.3, pp.337-355.